



به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد
به جویبار که در من جاری بود
به ابرها که فکرهای طویل بودند
به رشد دردناک سپیدارهای باغ که با من
از فصل های خشک گذر می کردند
به دسته های کلاغان
که عطر مزرعه های شبانه را
برای من به هدیه می آوردند
به مادرم که در آئینه زندگی می کرد
و شکل پیری من بود
و به زمین که شهوت تکرار من، درون ملتهدش را
از تخمه های سبز می انباشت - سلامی دوباره خواهم داد

می آیم، می آیم، می آیم
با گیسویم : ادامه بوهای زیر خاک
با چشمهایم : تجربه های غلیظ تاریکی
با بوته ها که چیده ام از بیشه های آن سوی دیوار
می آیم، می آیم، می آیم
و آستانه پر از عشق می شود
و من در آستانه به آنها که دوست می دارند
و دختری که هنوز آنجا،
در آستانه پر عشق ایستاده، سلامی دوباره خواهم داد

فروغ فرخزاد